بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج 12/3/1387

محصّل عرض ما در مورد دلالت قیود بر مفهوم سالبه جزئیه این بود که غرض نوعی از آوردن قید احترازی بودن هست و این غرض نوعی منشأ ظهور الجملات در این معنا میشود ظهور پیدا میکند که در مقام احتراز از تعلق حکم به موصف ولی در بعضی موارد غرض نوعی احترازیّت نیست گاهی اوقات اینجور نیست که غرض نوعی و هیچگونه لغویّت نوعیه ای هم پیش نمیاد ،یکی در جواب سوال سائل بود به آن تفصیلی که ذکر شد، یکی در مورد فرد خفی بود فرد خفی محصّل مطلبی که میشود در موردش گفت این هست که ، و در بعضی موارد غرض نوعی میتواند چیز دیگری باشد یعنی یک قانون عامی نداریم یا گاهی اوقات ظهور در عدم مفهوم دارد ، پاسخ سوال سائل و فرد خفی ، فرد خفی در واقع یکی از نکاتی که وصف را فائده دار میکند قید را فائده دارد میکند و لازم نمیکند ما به احترازیّت قید بیاندیشیم مساله تصریح به شمول حکم نسبت به آن فرد خفی است ، جایی که شمول حکم نسبت به آن فرد دور از ذهن است یا احتمال دارد که آن حالتی که آن فرد دارد مانع از شمول حکم باشد ، مقتضی دارد اصل طبیعت ولی آن فرد احساس میکند یک مانعی در شمول حکم هست و امثال این چیزها میتواند برا ی تصریح به شمول حکم نسبت به آن فرد هم باشد که در اینجور موارد گاهی اوقات با کلمه ولو وحتی شمول حکم را نسبت به آن فرد میرساند گاهی اوقات با توثیق و تصریح به آن مورد حکم را شامل حالش میکند، در مورد فرد خفی گاهی اوقات جهتی که در آن فرد هست فقط جهت خفائش هست هیچ نکته دیگه ای به ذهن نمیرسد فقط جهت متعارف عرفیش آن خفی بودنش هست،فرض کنید که اگر گفتیم ساداتی که غنی هستند مستحق خمس هستند این غسل به تناسبات حکم و موضوع غنی بودن هیچگونه دخالتی در شمول حکم ندارد غنی بودن اگر بخواهد دخالت داشته باشد از آن طرف دخالت دارد ممکن است مانع از شمول حکم باشد که ما با آوردن این قید میخواهیم ببینیم مانعیّت نیست، دفع احتمال مانعیّت،به تناسبات حکم و موضوع این فهمیده میشود واساسا ظهورات با همین تناسبات عرفی حکم و موضوع هست که شکل میگیرد، از کجا شما میگید المریض لایجب علیه الصوم مراد مریضی هست که روزه براش راحت باشد این را نمیگیرد قطعاً ، مریضی که دکتر گفته که روزه برات خوب است، تناسبات حکم و موضوع اقتضاء میکند که حکم استثناء مریض از وجوب صوم حکم امتناعی نیست ، اینها چیزهایی هست که حکم میفهمد وهمین منشأ شکل گیری ظهور میشود ، گاهی اوقات آن فردی که فرد خفی هست منحصرا فرد خفی است یعنی جهت خفاست که آن خوب واضح علت آوردن قید بیان شمول حکم نسبت به این فرد است ،گاهی اوقات مردد است هم جهت خفا دارد هم جهت جلا دارد هم میتواند برای احترازیّت بیاد هم میتواند برای جهت فرد خفی بیاد ،خیلی وقتها از این سنخ هست، آن مثالی که در کلام حاج آقا آمده بود در مورد نظر در ازدواج از این قسم هست، در واقع ممکن است وجه و کفین نگاه کردن بهش در مورد عادی حرام باشد بخاطر اینکه ازدواج یک عمر طرف میخواهد زندگی کند شارع اجازه داده باشد در این حالت به او نگاه کنند حالت اختصاصی باشد ، ذاتا حرام باشد ولی در اینجا جایز باشد ، ممکن است داتا جایز باشد وشارع میخواهد در این مورد تصریح کند که این نگاه ولو نگاه درمعرض شهوت هست باز هم جایز هست هردوجورش چون احتمال دارد دلیل مجمل میشود ظهور در احترازی بودن گرفته میشود، همین مقدار کافی است لازم نیست ظهور داشته باشد که آوردن قید به جهت خفا هست و بیان شمول حکم نسبت به فرد خفی ، همین مقدار که ظهور در انقراضیّت داشته باشد کافی هست برای اینکه آن ثمرات این بحث که تمسک به عمومات دیگه هست تمسک به اصول عملیه و امثال اینها هست بار میشود،قسم سوم فرد غالبی بود ، در مورد فرد غالبی این نکته را من مقدمتا عرض کردم که ما در واقع وقتی احترازی هست که مساوی با موصوف نباشد ،اخص باشد ، قید اخص احترازی است، خوب سوال این هست که قید مساوی را برای چی می آورید ، چرا اگر خاصیّت قید احتراز نباشد آوردن قید مساوی چه نکته ای میتواند داشته باشد ، میگیم یکسری نکاتی هست که آوردن قید مساوی را توجیح میکند یکی از آن نکات خود توضیح دادن جایی که مفهوم شیئ مبهم دارد ما میخواهیم آن مفهوم را باز کنیم ، به خصوص جاهایی که آن مفهوم در نص معتبر قرار گرفته ما میخواهیم تحفص کنیم بر اصل مفهوم اصلی و توضیح بدهیم آن مفهوم را ، فرض کنید اگر گفتیم تیمّموا سعیدا ترابا خالصا ، یجب التیمم بالسعید ، چون سعید آیه قرآن وارد شده است وسعید مردد است بین اینکه مطلق وجه الارض باشد یا خصوص تراب باشد اگر کسی بخواهد بگه مطلق وجه الارض است یا خصوص تراب است هر کدام را میخواهد به کار ببرد میتواند این را به عنوان توصیف قرار بدهد، یک مورد دیگه بیان حکمت حکم باشد برای بیان علت حکم باشد برای اشاره به اینکه ما میگیم امامی که معصوم است و از خطا بر کنار این واجب هست اطاعت کند، یعنی وجوب اطاعت معصوم به خاطر عصمت هست ، علتش را بیان میکنیم،یا مثلا بیان نحوه تحقق موضوع هست مثال ادخل السوق و اشتری اللحم حالا اگر اساسا گوشت را در غیر بازار نمیفروشند، فقط در بازار میفروشند ادخل السوق واشتری اللحم میتوانیم به کار ببریم به کسی که نمیداند از کجا باید گوشت را بخرد، یا مورد دیگه ای که حاج آقا در بحثشون آوردن موردی که طریق احراز مصادیق حکم را بیان کند یعنی مقدمات شیئ را نمیخواهد بگوید، مثال، طلابی که کارت شناسایی دارند یعنی طلبگیشون احراز شده است ،(عرض من این است، آوردن قید مساوی میتواند برای بیان طریق احراز موضوع باشد،)اینجور نکات میتواند منشأ بشود برای اینکه آوردن قید مساوی فائده دار باشد و فائده اش منحصر به احتراز نباشد یعنی فائده نوعیش نباشد، بحث سر این است که این نکاتی که قید مساوی را فائده دار میکنند شبیه این نکات در قید غالبی هم هست، چیزی که قید غالبی باشد همین نکات میتواند توجیه گر آنها باشد یک نکته دیگری که یادم رفت بگم بیان علت حکم است ، شبیه همین ها در قید غالبی هم میتوانیم داشته باشیم و حالا یکی یکی آن هارا تطبیق بکنیم از همین حکمت حکم بگیم، و ربائبکم اللاتی فی حجورکم در واقع میتواند برای حکمت حکم آمده باشد به این معناست که علت حرمت ابدی و محرمیت ربائب را میخواهد بیان کند، اینجا ما تعبیر میکنیم حکمت حالا اجمالا فارغ بین حکمت و علت را عرض بکنم حالا تفصیل این فارغ در بحث فرق بین علت و حکمت ، علت حکم دائر مدار ثبوت علت هست، ما میگیم لا تأکل الرمان لأنّه هامز اگر هامز را علت میدانیم یعنی اگر رمان هامز نبود دیگه حکم براش ثابت نیست، حالا چجوری همان عدم ثبوت و علیّت و اینچیزها، آنها را نمیخواهم الان بحث کنم، لا تأکل الرمان لأنّه هامز اگر علت حکم باشد یعنی هر فردی از افراد رمان را که شما در نظر میگیرید علّت حرمتش این هست که هموزت دارد، ولی حکمت حکم را روش جمیع افراد میبریم به ملاحظه ثبوت حکم در اکثر موارد ، علت در اکثر موراد، یک نکته ای در اکثر موارد هست آن منشأ میشود که حکم را به طور عام جعل کنیم به دلیلی که اختصاص حکم به آن موارد منشأ مثلا شل شدن قانون و بی اعتبار شدن قانون میشود، فرض کنید که شما میگید که کسانی ساعت یک نصف شب از خانه بیرون میان اینها را شما جلوشان را بگیرید و مؤاخذه کنید که کجا رفتید ، منشأئی که علت این هست برای جلوگیری از دزدی است ، ما یک موقعی میتوانستیم حکم را ثبوتا بریم بگیم آقا دزدها را بگیرید آن مأموری که میخواهد این حکم را اجرا کند ممکن است در تشخیص مصادیق اشتباه کند ما میایم به جای اینکه حکم را ببریم روی اینکه دزدها را بگیرید میگیم ساعت یک نصف شب هرکس از خیابان آمد بیرون مؤاخذه کنید به خاطر اینکه از دزدی جلوگیری بشود، این منشأ شده که در یک دایره وسیعتری حکم جعل بشود اختصاص هم به آن دایره داده نمیشود به دلیل اینکه در تشخیص مصادیقش چه بسا اشتباه بشود، حکم ربائبکم اللاتی فی حجورکم اینکه حالا در دامن شما هستند چه مقدار در دامن شما هستند ، در تعیین مصادیقش که خیلی وقتها ممکن است ابهامتی وجود داشته باشد به خاطر این ابهامات شارع نمیاد حکم را دائر مدار لاتی فی حجورکم قرار بدهد به دلیل اینکه نوعا این فرزندان همسر در دامن انسان پرورش پیدا میکنند و به منزله فرزندان نسبی انسان هستند شارع میاد در یک دایره وسیعتری حکم را جعل میکند و در آن دایره اثبات میکند و البته روح قضیه این هست که حالا بخواهیم دقیقتر تعبیر بکنیم اینجوری باید بگیم که ربائبکم اللاتی فی حجورکم یعنی ربائبی که معمولا در دامن شما پرورش میابند، آن اللاتی فی حجورکم مجازا به معنای آن صنفی که غالب صنف در دامن شما پرورش یافتن به کار میرود ، اللاتی فی حجورکم معنای حقیقیش این هست که تک تک افراد این صنف در دامن شما پرورش داده بشود ولی گاهی اوقات مجازا به معنای صنفی که غالبش این وصف را دارد، یک نوع تجوز هست دیگه ، با توجه به این تجوز وصف غالبی بازگشت به وصف مساوی میکند ، اگر شما اللاتی فی حجورکم را به معنای آن صنفی که بالفعل در دامن شما باشند، این بالفعل اخص از ربیبه است ولی اللتی فی حجورکم را اگر به معنای این گرفتید صنفی که غالبش در دامن شما پرورش پیدا میکنند، یا روی فرد هم اگر ببرید فردی که جزء یک صنفی هست که غالب افراد آن صنف در دامن شما پرورش پیدا میکنند، خوب این حتی آن ربیبه ای که در دامن شما پرورش پیدا نمیکند این وصف را از صنفی است که غالب افراد آن صنف در دامن شما پرورش پیدا میکنند، این مطلب که از صنفی است که غالبش در دامن شما پرورش پیدا میکند این بحث مساوی است ، در واقع تمام این موارد قید غالبی که میگیم تجوّزا قید اخصّ تبدیل میشود به قید مساوی یعنی مواردی است که قید اخص مساوی میشود، مثالهای دیگر را تطبیق کنیم باز روشن میشود، این در مورد قیدی که برای حکمت حکم است، یکجور دیگه آن بود که گاهی اوقات برای توضیح مفهوم میاد، مثلا میگیم طلاب آنهایی که عمامه به سرشون دارند در واقع محصل این جمله این هست که طلاب یعنی آن صنفی که نوع افراد این صنف عمامه به سر دارند،این را برای چی میخواهیم بگیم ،چون کلمه طلبه معنای لغویش یعنی طالب علم ، من برای اینکه روشن کنم مراد از طلبه مطلق به معنای لغویش نیست یک وصفی را که در غالب این افراد هست و با آن من میتوانم این سنخ را معرفی کنم ، این وصف غالبی معرف سنخ است، در واقع ما میگیم طلاب یعنی آن صنفی که وجه ممیّزشون از دیگران در غالب موارد لباس خاصی هست که میپوشند آنها را باید فلان حکم را در موردشون اجرا کرد ،این قید غالبی است ولبی در واقع بازگشت میکند به قید مساوی ، در واقع این هست میگیم طلبه ها یعنی آن صنفی که غالبشون عمامه دارند، یا اگر طلبه ها را به نحو تک تک افراد در نظر بگیرید ، بگید هر طلبه یعنی آن شخصی که از یک صنفی هست که غالب آن صنف عمامه دارند، حتی آن طلبه ای هم که عمامه ندارد در صنفی است که غالبشون عمامه دارند، از صنفی که غالبش عمامه دارن هست این در مورد همه طلبه ها صادق است یعنی اگر شما غالب را داخل در آن وصف بکنید میشود مساوی اگر کلمه غالب را خارج او در نظر بگیرید میشود وصف به اخصّ،در واقع ما تجوّزاً عمامه به سر را به معنای کسی که غالب هم نوعانش عمامه به سرشون هست ،به این معنا گرفتیم، خوب مجاز هست، عمامه به سر ظاهرش این هست که ابتدا معنای لغویش چیست ، یعنی کسی که خودش عمامه به سر هست،اما کسی که هم صنفاش معمولا عمامه دارند خوب این که معنای مجازی است بحث عمده اش این هست این تجوز ، تجوز شایع میشود، به دلیل تجوز شایع بودن کأن ّ مانع ظهور دلیل در آن معنای لغوی میشود اصالة الحقیقه در جایی که یک مجاز مشهور وجود داشته باشد ، یک قرینه عامه ای باشد که مصحح تجوز باشد دیگه آنجا اصالة الحقیقه جاری نمیشود، یعنی دیگه ظهور نمیماند، جایی که یک مجار مشهوری احتمالش برود دیگه ظهور در تأمین وجود ندارد، ، تمام این چهارتا مثالی که حاج آقا مثال زدن من تصورم این هست که اینها به دقت وقتی نگاه کنیم میبینیم که آن وصف به معنای لغویش و به معنای حقیقیش وصف اخص است ،ولی تجوّزا به معنای وصف مساوی به کار میرود و در مواردی است که تجوّزش شایع است، به گونه ای که دلیل ظهور در معنای حقیقی ندارد و همین نکته سبب میشود که دلیل ظهور در احترازیّت نداشه باشد این در واقع باز بازگشت پیدا میکند به آنی که این وصف وصف مساوی است یا وصف اخصّ،یعنی اگر وصف وصف مساوی باشد در موارد قید غالبی ، برای وصف مساوی یکسری نکاتی غیر از احترازیّت وجود دارد که ذکر وصف را فایده دارد میکند و نیاز نیست برای خروج از لغویّت ما به احترازی بودن فکر کنیم، در اینجا در واقع معنای حقیقی لفظ را در نظر بگیریم وصف وصف اخص است با احترازیّت سازگار است ،معنای مجازیش را در نظر بگیریم وصف وصف اخص نیست ، مساوی است، و چون وصف مجازیش که معنای مجازی هست یک مجاز شایعی هست کلام ظهور در آن معنای حقیقی ندارد یعنی تحلیل آن ووصف مساوی را من غیر غالبی را فکر میکنم این شکلی هست، علتی هم که در کلمات آقایون دیگه هم ، حالا اینها در مورد ، در کلامی که حاج آقا و آقای بروجردی و خویی و اینها که منکر وصف هستند قید غالبی را در این مقام بیان میکنند که آن سالبه جزئیه ای که مفهوم به نحو سالبه جزئیه ای که سایر قیود دارند قید غالبی ندارد ، آقایون دیگه ی که برای شرط مفهوم قائل هستند آنها باید بگن که آن قید غالبی مفهوم سالبهء کلیّه را ، آن هم در واقع نکته اش همین هست که این شرط ظهور در اینکه این شرط شرط احترازی و اخص هست ندارد، فرض کنید اگر شما بگید که اگر طلبه اگر عمامه داشته باشد فلان حکم را دارد، یا تعبیر بکنیم امام اگر(هنگامی که) معصوم باشد باید از او اطاعت کرد ، در واقع خیلی وقتها ویژگیهایی که به اقوام نسبت داده میشود مثال میگه ترک متعصّب ، یعنی اونی که معمولا ، این ها نوعا به جنبه غالبیش نظر دارد ، تکیه روی این نکته هست که غالب بودن یک وصف در یک قوم سبب میشود که ما کل آن قوم را به آن رسم بررسی کنیم ، یک نوع تجوز هست ، اینکه غالب یک صنف یک قوم ، یک وصفی را داشته باشند مصحح اسناد آن فرد به کل قوم است و روی قضیه این هست که مثلا فرض کنید که ما میگیم ایرانیان بشر دوست یعنی ایرانیانی که نوعشان بشر دوست هستند، اصفهانی های زیرک ، یعنی آنهایی که نوعا جنبه زیرکی دارند، و امثال اینها، تمام آن چهارنکته ای که در کلمات حاج آقا وارد شده بازگشت میکند به اینکه تجوّزاً گاهی اوقات ما از وصف تحقق بالفعلش را اراده نمیکنیم بلکه تحقق نوعیش را در صنف اراده میکنیم و ویژگیی که در نوع افراد یک صنف وجود دارد این را میشود به همه افراد صنف به نحو مجاز ،حتی مجازا مشهورا، و نکته اصلی این است که این مجاز مجازیّت مشهوری است به گونه ای که در جایی که احتمالش برود با حقیقت هم کاسه هست و موجب شکسته شدن ظهور بشود و مانع انعقاد ظهور بشود ، طبیعتا اینجاها منشأ اجمال میشود، خیلی وقتها ما نمیدانیم که ایا حکم در مورد غالب افراد است اگر از اول بدانیم آوردن قید غالبی به خاطر غالبی بودنش هست ، در قید غالبی احتراز هم صحیح است چون معنای حقیقیش اگر اراده شده باشد احترازی است، ولی قید غالبی صالح برای این هست که به جهت احتراز نیاد و این صلاحیّت منشأ میشود که دلیل ظهور نداشته باشد در آن معنا ، ما نمیتوانیم بگیم که علت آوردن وصف چیست ، از هیئت وصف چیزی دستگیر ما نمیشود ، حالا اجمال تعبیر بکنید یا نکنید ممکن است از اول بگیم که اینجا در مقام اجمال نیست و تعبیر اجمال هم تعبیر دقیقی نباشد ولی علی ای تقدیر چون یک تعبیر اجمال داریم یک اهمال داریم ، اهمال جایی هست که متکلم در مقام بیان بعضی خصوصیّات نیست ، اجمال این است که در مقام بعضی خصوصیّات هست ولی لفظش وافی به مقصودش نیست، ما از لفظش نمیتوانیم بفهمیم که مرادش چی بوده است اینکه اجمال تعبیر میکنم اعم از اجمال و اهمال مرادم هست ، ممکن است متکلم د رمقام بیان آن ویژگیها نباشد به نحو اهمال و امثال اینها باشد ، اجمال و اهمال هردوش د راین جهت مشترک هستند که دال نیستند ، ظهور ندارند در آن معنایی که ما نسبت به او اجمال و اهمال را نسبت میدهیم،این محصل بحث در مورد سالبه جزئیه و دیگه بحث مهمی در اینجا نیست، من فردا یک توضیحی د رمورد مفهوم غایت در کلام آخوند وارد شده ،ایشان میگه مفهوم غایت اگر قید محمول باشد قید حکم باشد مفهوم دارد قید موضوع باشد مفهوم ندارد مرحوم نائینی این رابه عنوان یک ضابطه عام برای مفهوم ذکر کردن ، در مورد این بحث میکنیم واین مفاهیم را تمام میکنیم.